



نوشتۀ از بصیر دهباز

سیاست های دوگانه مانع تطبیق اهداف اجرایی ملل متحد

(قسمت دوم)

با قد علم نمودن سیاست های نا مشروع فرامرزی ، نقش سازمانهای بین المللی اخصاً ملل متحد که صلح و امنیت بین المللی در سرخط اهداف و وظایف شان قرار دارد، در تضعیف موثریت خویش بر اوضاع بین المللی قرار گرفته است. به نسبت عوامل فوق تا کنون ملل متحد موفق به تشکیل یک نیروی نظامی حافظ صلح که تحت اداره و قومانده مستقیم این نهاد بین المللی باشد، نگردیده است. ما برای اثبات این ادعا مثال حوادث لیبیا را ارائه میداریم:

در هفته هم مارچ 2011 شورای امنیت ملل متحد یک قطعنامه هفده فقره وی را به تصویب رسانید که ابهامت زیاد و یک محتوای گنگ در آن وجود داشت. ائتلاف آمریکا ، انگلستان و فرانسه در اولین شب بعد از تصویب این قطعنامه بمباران هوایی را در مناطق مختلفه لیبیا انجام دادند و حتی تعمیر مقر ریاست جمهوری لیبیا هم شدیداً مورد بمباران هوایی قرار گرفت. در حالیکه متن اصلی قطعنامه شورای امنیت ملل متحد تعیین یک زون (ساحه) منع پرواز های هوایی را بخاطر جلوگیری از استفاده نیروی هوایی توسط نیروهای رژیم قذافی در شهر های تحت تسلط شورشیان مسلح پیشبینی نموده بود. اکنون بعد از شدیدترین بمباران یک هفته ئی ائتلاف سه عضو دائمی شورای امنیت، قومانده عملیات به قوتهای ناتو داده میشود.

این انکشاف نه تنها تغییر رژیم ها را در تعداد کشور ها که منابع بزرگ نفتی دارند بلکه یک حلقه زنجیری را در حفظ ساحه نفوذ و مصئون سازی منافع سائر کشور های با منابع بزرگ نفتی برای غرب به خصوص آمریکا ، انگلستان و فرانسه میسر را ساخت.

آیا ائتلاف ایالات متحده، انگلستان و فرانسه صلاحیت حقوقی داشتند تا متکی بر قطعنامه شورای امنیت دست به بمباران در لیبیا بزنند؟

آیا تعویض رئیس جمهور قانونی لیبیا با استفاده از ضعیف ساختن نیروی نظامی لیبیا و بمباران ساحات مهم نظامی و تعمیر ریاست جمهوری آن با قوانین و کنوانسیون های بین المللی مطابقت مینماید یا یک نقض صریح از آنها و سوء استفاده از مواد منشور و تفوق نظامی بخاطر اهداف نا مشروع شان میباشد؟

چرا ائتلاف سه گانه بعد از شدید ترین بمباران بر ساحات نظامی و دولتی قومانده را به سازمان 28 کشوری ناتو میداد؟

آیا بمباردمان ائتلاف بالای دستگاههای جنگی و زرهی زمینی لیبیا شامل فقرات پیشبینی شده قطعنامه شورای امنیت ملل متحد میگردد؟

در واقعیت امر قطعنامه شورای امنیت ملل متحد که در 17 فقره به تصویب اکثریت شورای امنیت رسید، در محتوای خود تنها منع ساحه پرواز های هوایی لیبیا بخاطر جلوگیری از بمباردمان هوایی و حفظ امنیت مردمان ملکی پیشبینی نموده بود. قطعنامه تنها پرواز های هوایی را بخاطر رسانیدن کمک های عاجل بشری مستثنا شناخته بود. این قطعنامه عملیات نظامی و بمباردمان تعمیرات دولتی و هدف قرار دادن وسایط جنگی زرهی زمینی را پیشبینی نکرده بود ولی عملیات شب اول نیرو های هوایی و بحری آمریکا، انگلستان و فرانسه متناقض با خواست های اولی ملل متحد در قطعنامه آن بوده است.

یکی از اشتباهات بزرگ غرب و هم ضعف در توانائی اجرائی ملل متحد در قضیه لیبیا در این بوده است که در آغاز هیچگونه مجال و فرصت به تلاش های دیپلماتیک داده نشد و به بیان دیگر غرب به خصوص یک سازمان بین المللی را در تحت فشار قرارداد و با یک عجله غیر عادی که در چنین یک سازمان با اعتبار بین المللی کمتر واقع میگردد، سند را به حیث وسیله مداخله غیر قانونی به تصویب رسانید. در حالیکه اقدامات دیپلماتیک بحیث پیش زمینه برای حل پروبلم لیبیا در منشور ملل متحد پیشبینی گردیده، قبل از آنکه موضوع مداخله نظامی (اقدام قهری و احتیاطی) مطرح باشد.

در شرایط و اوضاع کنونی بین المللی، دست باز سازمان نظامی ناتو در اجرای برنامه های خارج از نفوذ ملل متحد یک مسأله بغرنج و خطرناک در تحمیل سیاست ها و حکومت های نا خواسته توسط مردم است و نیز میتواند خطرات درازمدت را در تغییر احتمالی سرحدات، تقسیم کشور های بزرگ به کشور های کوچک و دامنه دار سازی جنگهای داخلی قویتر سازد.

از بررسی مسائل و انکشافات بین المللی میتوان به این عقیده و نتیجه رسید که احیای یک مناسبات بین المللی بر پایه های احترام بر حاکمیت ملی دول، حق آزادی تعیین یک حکومت و سیاست مستقل، کسب و جایگاه همه دول در پروسه های اقتصادی و تأمین منافع مشروع شان در روابط با یکدیگر، یک ضرورت و تحرک جدید و ضرورت زمان است. حکومتهای مشروع، حاکمیت قانون، توانایی دولت ها در مصئون ساختن زندگی قانونی اتباع خویش در داخل و خارج سرحدات اش و بلاخره مصنوعیت دموکراسی متناسب و حقوق اساسی بشری میتواند این روند را در عرصه مناسبات بین المللی موثرتر و قویتر سازد.

نا گفته نباید گذاشت که جهان بعد از جنگ دوم جهانی و تسلط سیاست دو قطبی در هر یک منطقه دارای اهمیت استراتژییک و یا متشنج با آنکه از یک جهت میدان رقابت های سیاسی- نظامی و از جهت دیگر عامل نسبی و تأکید بر مسأله صلح، ثبات و امنیت بین المللی بحیث مفاهیم گرهی بودند که هر دو در یک نوع مسئولیت همراه با رقابت بر سیاست های جهانی اثر گذار بودند. تحت سایه همین سیاست ها جهان در یک توازن نسبی صلح و امنیت قرار داشت که با در نظر داشت قوانین و موافقتنامه های بین المللی روی توازن قوا، امنیت مناطق مختلفه جهان (جنوبشرق آسیا، شرق میانه، جزایر کوریا، آمریکای لاتین، حوزه کارائیب) و همچنان توجه به ادای تعهدات مطابق به منشور ملل متحد، اخصاً اصول همزیستی مسالمت آمیز و توافقات دیتانت مصوب قرار داد هلسنکی 1975 جهان به دور نماهای نسبی خوشبین بود. در این دوره مسایل و فکتور ها سیاست و روابط بین المللی بیشتر متمرکز بر تعهدات به منشور ملل متحد، توازن قوا و جلوگیری از جنگ هستوی بود. با وجود اینکه بعد تشنجات بین المللی از آسیا تا آفریقا و از آمریکای لاتین و حوزه کارائیب کم نبودند ولی توجه بیشتر به حل مسالمت آمیز پروبلم های بین المللی و چانس دادن به راه های دیپلماتیک حل مسائل بود. مشخصه دیگر این دوره در آن بود که میزان کمک های وسیع سیاسی و اقتصادی اش به کشور در سطح وسیعتر بودند و کشور های تحت کمک در راه رشد و انکشاف قرار داشتند. روی همین دلیل رشد در این کشور ها روی اقتصاد پایه ئی مانند فابریکات مادر، بند و انهار برای انکشاف زراعت، سرک ها و راه های مواصلاتی استوار بود.

در هر حالی ما از آستانه سقوط و انقراض دولت شوروی الی امروز، جهان و سیاست بین المللی دیگری را مواجه هستیم که به مراتب بزرگتر از دیروز ها مسأله صلح و ثبات و امنیت بین المللی را به خطر مواجه ساخته است. بطور مثال سازماندهی کودتا های نظامی دیروزی که از طریق سیاست های مخفی و استخباراتی صورت میگرفتند، امروز با

مداخله مستقیم نظامی، از صحنه کشیدن رهبران دولت ها با قوای نظامی، براه انداختن جنگ های فرسایشی داخلی و دخالت یکجانبه دستگاه ناتو با ابعاد وسیع مبدل گردیده است

حوادث سیاسی - نظامی جهان بعد از انقراض دولت اتحاد شوروی و کمپ سوسیالیستی و همچنان تسلط سیاسی تک قطبی غرب و وسعت دامنه فعالیت ها و عملیات های بدون حد و سرحد از طریق نیرو های نظامی پیمان ناتو انگیزه جدید است تا جهان کنونی را از زوایای جدید باید به بررسی گرفت و به این سوال عمده پاسخی جستجو نمود که آیا آمریکا، ناتو و سیستم جهانی سرمایه داری خواستند و توانستند تحت سیاست های لیبرالیزم، دموکراسی، به کنوانسیون های بین المللی، مواد مندرج در منشور ملل متحد، حقوق بشر، تشنج زدائی، صلح، ثبات و امنیت بین المللی صادقانه خدمت و احترام نمایند، بر آن چیزی که در دوران جهان دو قطبی و جنگ سرد انگشت انتقاد می گذاشتند؟

در این دوره کسب تجارب از سیاست های یک قطبی، موجه و مدلل است که ما همه فاکت ها و عملکرد های فوق الذکر را در بررسی ها و نتیجه گیری های جدید گیریم و تحلیل ها و بررسی ها را با هم شریک ساریم. اهمیت صلح و مبارزه برای صلح، ثبات و امنیت بین المللی اگر در زمان جهان دو قطبی و تحت سایه جنگ سرد مهم و حیاتی بود، اکنون به با اهمیت ترین مسأله حیاتی برای بقای بشریت و عرصه های جدید مبارزه برای صلح مبدل گردیده است و آن در صورت ممکن است و میتواند تعریف گردد که ما با دید وسیع و از زوایای حقوق و روابط بین المللی، سیاست های جهانی، موافقتنامه و معاهدات بین المللی جهان دو قطبی دیروز و جهان و سیاست های تک قطبی امروز و اثرات آنها را در یک دید مقایسوی به ارزیابی و نتیجه گیری گیریم و دور نما های مبارزه برای صلح و ثبات و حقوق بشری مردمان در تعیین دولت و سرنوشت خود شان را فرمولبندی نمائیم.

فعال شدن یا تلاش برای احیای دو باره موقعیت روسیه در سیاست جهانی، جنیند چین در سیاست های بین المللی و در نزدیکی نسبی با روسیه، جهش و انکشاف جدید در سیاست و اقتصاد تعداد از کشور های آمریکای لاتین، بروز قدرت های جدید اقتصادی (هند، آفریقای جنوبی، برازیل) و بلاخره نتیجه گیری ها از پالیسی های کشور های مقتدر سرمایه داری لیبرال، چنین بررسی های جدید از هر زمان دیگر متبازل تر میسازد. اگر ما جهان را در شریط سیاست های تک قطبی و در یک بعد وسیع سیاسی- نظامی و اقتصادی به بررسی و نتیجه گیری بگیریم، همان سایکل در ذهن انسان مجسم میگردد که در یک مرحله آغاز یافت، به اوج رسید و اکنون دارد در مرحله انقراض خود برسد. از نظر نویسنده اکنون باید به بررسی ها و نتیجه گیری های بپردازیم که خود شاهد فاکت ها و واقعیت بودیم و هستیم و بلاخره فاکت های تاریخی را به تحلیل گیریم و مجموع ایده های خود را برای قضاوت و انتخاب یک اندیشه سالم و وطنپرستانه برای نسل جوان کنونی و نسل های آینده ارائه بداریم.

ما و نسل پیشتاز کنونی ما باید بدین حقیقت آگاه باشیم که بسیاری از معضلات کنونی و آتش جنگ های داخلی منجمله در سوریه و اخصاً کشور بلاکشیده ما ناشی از نقض همه مفاهیم هفتگانه که در اول از آنها تذکر رفته است، نهفته اند یعنی با بکار گیری سیاست های نامشروع فرامزری این کشور ها در آتش جنگ های داخلی، ولی بالاثر مداخلات خارجی میسوزند و خون انسانهای آن میریزد و آنرا هنوز هم پایانی نیست.

یعنی:

- 1- صلح و امنیت بین المللی در معرض خطر جدید قرار گرفته است، اقدامات دسته جمعی موثر برای جلوگیری از تهدیدات علیه صلح و متوقف ساختن هرگونه عمل تجاوز عمداً و با کاربرد سیاست های استخباراتی ناکام ساخته میشوند.
- 2- حل و فصل اختلافات میان کشور ها در مناطق داغ جهان بدون اصل احترام به حاکمیت ملی و استقلال و حقوق مشروع یک ملت و با مداخله بدون حل باقی میمانند و کشور ها منجمله کشور جنگزده افغانستان در یک آینده تاریک و مبهم و بلاخره درگیر بی ثباتی باقی میمانند.
- 3- همکاری بین المللی در حل مسائل بین المللی و احترام به حقوق بشر و آزادیهای اساسی بدون تبعیض و تمایز در سطح نازلترین خواهد بود و نقض اصول متذکره در کشور های مانند افغانستان حیثیت " جزیره خورشید" را گرفته است.

- 4- انجام تعهدات دولتها ی زیربط قضیه افغانستان (پاکستان، ایران، انگلستان و آمریکا) بر بنیاد مواد منشور ملل متحد نه بلکه روی منافع نا مشروع آنان صورت گرفته و خواهد گرفت.
- 5- پرنسیپ حل اختلافات بین‌المللی با وسایل مسالمت‌آمیز که صلح و امنیت بین‌المللی و عدالت را تضمین نماید، در معرض تهدید دول با سیاست های ،زمندهانه باقی خواهد ماند.
- 6- خود داری از تهدید و استفاده از زور علیه تمامیت ارضی یا استقلال سیاسی کشورها مفهوم بر بنیاد تیوری روابط بین‌المللی را خد را از دست داده است.
- 7- سهمگیری و همکاری دول زیربط قضیه افغانستان برای حل سیاسی معضله افغانستان با پاکستان و ختم جنگ داخلی با ادامه توطئه های پاکستان و همکاری پشت پرده حامیان تروریزم بین‌المللی ، امید واهی خواهد بود.

پایان

